

غف مرجان, [25/11/10, PM 4:15]

در دباغی گر خلق پوشید مرد
خواجگی خواجه را آن کم نکرد
وقت دم آهنگر ار پوشید دلق
احتشام او نشد کم پیش خلق
پس لباس کبر بیرون کن ز تن
ملبس ذل پوش در آموختن
علم آموزی طریقتش قولی است
حرفت آموزی طریقتش فعلی است
فقر خواهی آن به صحبت قایمست
نه زیانت کار می‌آید نه دست
دانش آن را ستاند جان ز جان
نه ز راه دفتر و نه از زبان
در دل سالک اگر هست آن رموز
رمزدانی نیست سالک را هنوز
تا دلش را شرح آن سازد ضیا
پس الم نشرح بفرماید خدا
که درون سینه شرح دادیم
شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم
تو هنوز از خارج آن را طالبی
محبی از دیگران چون حالی
چشمه شیرست در تو بی‌کنار
تو چرا می‌شیر جویی از تغار
منفدی داری به بحر ای آبگیر
ننگ دار از آب جستن از غدیر
که الم نشرح نه شرح هست باز
چون شدی تو شرح جو و کدیه‌ساز
در نگر در شرح دل در اندرون

تا نیاید طعنه لا تبصرون

غف مرجان, [25/11/10, 4:25 PM]

ابیات بالا از دفتر پنجم مثنوی معنوی مولانا است ، که در آن به نوعی شرح صدر را توضیح میدهد و اینکه از چه طریقی به شرح صدر برسیم. این حالت به شکلی کاملاً درونی اتفاق خواهد افتاد و سفری درونی می طلبد و در خارج از خودمان نباید دنبال شرح صدر باشیم.

اینکه ما باید پوسته های زندگی را رها کنیم و کفش هایمان را در بیاوریم و بی پرده در برابر خودمان و حقیقت وجودیمان بایستیم. ما که هستیم؟ آنچنان عریان از خود و هویت های خارجی خود خارج شویم که حتی اسم و رسم خود را در دنیا فراموش کنیم ، بگذاریم ذات باری تعالی به ما هویت دهد. این حالات و این سفر درونی چندان ساده نیست و درد دارد ، چنان معتادی که افیون را از بدن خارج میکند تا خودش پاک شود ، درد آور است ...

[MohamadHoseyn, 10/11/25, 5:08 PM]

درد بر شما بسیار خوب و آموزنده . اقبال هم به همین خود بسیار سخن دارد .

پیکر هستی ز آثار خودی است - - هر چه می بینی ز اسرار خودی است -

-چون حیات عالم از زور خودی است - پس بقدر استواری زندگی است

قطره چون حرف خودی از بر کند - -هستنی بی مایه را گوهر کند

باده از ضعف خودی بی پیکر است - پیکرش منت پذیر ساغر است

خوشتن را چون خودی بیدار کرد - آشکارا عالم پندار کرد

صد جهان پوشیده اندر ذات او - غیر او پیداست از اثبات ا

قطره چون روی پای خودش ایستاد و در دریا گم نشد در صدف به گوهر رسید. و باده بی ریشه منت ساغر را میکشد که او را در جامی بریزد تا رنگی پیدا کند بنا بر این

هر که گردشها از آن بالا ندید - هر دم آرد رو به محرابی جدید